فقه: زکات، جلسه 78: دوشنبه 18/11/۱400، استاد سید محمد جواد شبیری

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

در مورد روایاتی که زکات در مال مجنون را نفی کرده صحبت می‌کردیم.

روایت اوّل را خواندیم که صحیحه بود، صحیحۀ عبد الرحمن بن حجاج.

روایت دوم، روایت موسی بن بکر هست. خب در سند این روایت یک محمد بن فضیل واقع هست. محمد بن فضیل یک بحثی مرحوم اردبیلی در جامع الرواة دارد در مورد این که ما ۲ نفر به نام محمد بن فضیل داریم. یکی محمد بن قاسم بن فضیل بن یسار بصری و یک محمد بن فضیل صیرفی کوفی. و در مقام ذکر قرائنی بر تمییز مشترکات محمد بن فضیل برآمدند که حاج آقا در درس حج مفصل توضیح کلام صاحب جامع الرواة را دادند و فرمودند که نه ما هیچ دلیلی نداریم که محمد بن فضیل در مورد محمد بن قاسم بن فضیل به کار رفته باشد. تنها در یک جا از محمد بن قاسم بن فضیل بن یسار به ابن الفضیل بن یسار تعبیر شده، با این تعبیر. و الا جاهایی که تعبیر محمد بن فضیل هست هیچ جا مراد محمد بن قاسم بن فضیل نیست، بلکه مراد محمد بن فضیل کوفی صیرفی است. البته محمد بن فضیل کوفی صیرفی به جهت غلو، رمی به غلو شده ولی خب حاج آقا رمی به غلو را می‌فرمایند که اینها اعتبار ندارد با توجه به کثرت روایت بزرگانی مثل حسین بن سعید و دیگران که محمد بن فضیل را می‌شود توثیق کرد. حالا روایت ابن ابی عمیر یا صفوان و اینها ثابت هستند نه آنها یک بحث‌هایی دارد که دیگر من وارد آن بحثش نمی‌شوم.

شاگرد: ضعیفٌ یرمی بالغلو ؟؟؟ ۲:۵۵

استاد: بله متوجه هستم. حتی گفتم به غلو رمی شده اشاره به همان عبارت یرمی بالغلو بود. حتی اگر صریحا هم گفتند غالٍ آن چیز نداشت. به علت این که بحث غلو یک بحث اجتهادی است و در بحث اجتهادی شهادت مقبول نیست.

شاگرد: بشهادة التضعیف اولا و قل هذه الشهادة اذاً بالمعتبرة.

استاد: شهادت به تضعیف هم غیر، ما معتبر نمی‌دانیم. حالا به طور کلی عرض می‌کنم. به خصوص، حالا حاج آقا شهادت به تضعیف‌هایی که در زمینۀ غلو هست و بر مبنای غلو هست آنها را معتبر نمی‌دانند. ولی ما کلاً شهادت به تضعیف را معتبر نمی‌دانیم به دلیل کثرت اعتماد در تضعیفات به قرائن حدسیه، این اجمال قضیه‌اش. حالا تفصیلش در فی محله باید در موردش صحبت بکنیم.

این است که محمد بن فضیل بحث آن چنانی ندارد.

در مورد موسی بن بکر ما مکرر صحبت کردیم ولی الآن می‌خواهم یک بار دیگر بحث کنم و یک سری نکات جدیدی را در مورد موسی بن بکر عرض کنم. در مورد موسی بن بکر عبارت مرحوم آقای خویی را از کلام آقای مرحوم آقای خویی بحث را شروع می‌کنیم. ایشان می‌فرمایند که، موسی بن بکر را مرحوم شیخ در باب اصحاب الکاظم علیه السلام از رجالش به عنوان واقفی معرفی کرده. آقای خویی می‌فرمایند که بعضی‌ها در واقفی بودن موسی بن بکر تأمل کردند به جهت این که نجاشی و کشی به وقف موسی بن بکر اشاره نکردند و یک.

نکتۀ دوم این که موسی بن بکر نص بر امامت امام علی بن موسی رضا را نقل کرده. فانهم. این دو تا قرینه با وقفش منافات دارد.

آقای خویی می‌فرمایند هر دو را جواب می‌دهند، می‌فرمایند این که نجاشی و کشی متعرّض وقفش نشدند اینها حداکثر دلیل بر این هست که وقف برایشان ثابت نشده نه این که عدمش ثابت شده است. عدم الشهادة هست، نه شهادة العدم هست. عدم الشهادة با شهادة شیخ تنافی ندارد. روایت نص بر امامت حضرت امام رضا علیه السلام هم آن منافات با این ندارد که بعداً با وجودی که خودش نص بر امامت امام رضا را نقل کرده باشد بعداً خودش واقفی شده باشد.

البته آن روایاتی که از موسی بن بکر نقل هم شده خیلی هم نص بر امامت نیست. تعبیراتی که هست می‌گوید که:

«قَالَ أَبِي علیه السلام: سَعِدَ امْرُؤٌ لَمْ يَمُتْ حَتَّى يَرَى مِنْهُ خَلَفاً تَقَرُّ بِهِ عَيْنُهُ، وَ قَدْ أَرَانِيَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنِ ابْنِي هَذَا خَلَفاً، وَ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى الْعَبْدِ الصَّالِحِ علیه السلام، مَا تَقَرُّ بِهِ عَيْنِي.»

این اشاره به، خیلی صریح در امامت امام علیه السلام نیست به خصوص این بحث کلی دارد، سعد امرؤٌ، می‌گوید چقدر خوب است که شخصی بچه‌ای داشته باشد که مایۀ چشم روشنی‌اش باشد. البته اینها اشارات به امامت هست، ولی نص نیست. این که من فرزندی دارم که این فرزند مایۀ چشم روشنی من هست، حالا این فرزند مایۀ چشم روشنی من هست حتماً باید امام باشد اینها خیلی تویش نخوابیده.

شاگرد: خلف نفسی در روایت ؟؟؟ ۷:۳۵ روایت دارد؟

استاد: بله، نه، یعنی خداوند جانشین من است که از من هست به من نشان داده که این به هر حال. این خلف، معنای خلف حتماً این نیست که جانشین به معنای جانشین مقام امامت. یعنی فرزندی که جا پای پدر بگذارد و من یشابه ابوه فلا ظلم. به تعبیر آن شعرش. اینها نص نیست. یعنی حالا اگر هم کسی دلالت اینها را تمام بداند معلوم نیست که موسی بن بکر دلالت اینها را تمام بداند و امثال اینها. این که بحث سر این است که موسی بن بکر دلالت اینها را تمام بداند. البته مطلب آقای خویی هم درست است که به فرض هم دلالتش تمام باشد خب بعداً قبول نکرده دیگر. علی بن ابی حمزۀ بطائنی و زیاد قندی و دیگران هم که واقفی بودند ایشان مسلم هست و هیچ هم از وقف برنگشتند و بر وقف هم از دنیا رفته‌اند اینها هم نص بر امامت امام رضا علیه السلام را نقل کردند. این شاهد بر این است.

البته کلیت این امر مطلبی که آقای خویی مطرح می‌فرمایند هر دویش درست است، یعنی آن استدلالی که اینها مطرح کردند استدلالات ناتمامی است. ولی اساساً یک مشکل کلی در باب اصحاب الکاظم رجال شیخ هست. افراد زیادی در باب اصحاب الکاظم رجال شیخ هستند که در هیچ جای دیگری به واقفی بودن شناخته نشده هستند یا حتی در جاهای دیگر قرائن نشان می‌دهد اصلاً امامی هستند، توثیق شدند بدون این که.

یک نکتۀ دیگری هم قبل از این که من وارد این بحث بشوم عرض بکنم، بحث رجال نجاشی هم که عدم تعرّض به وقف شخص هست به خصوص نکته‌ای در مورد این وجود دارد که کلام آقای خویی را بیشتر تأکید می‌کند، این که نجاشی در شرح حال موسی بن بکر اصلاً به حالاتش نپرداخته. توثیق کند، تضعیف کند، مذهب ذکر کند. فقط گفته له کتاب یرویه جماعة. یک همچین چیزی را. یا رویٰ عن ابی عبد الله ابی الحسن علیه السلام. همین مقدار.

اگر در مقام بیان مذهبش بیاید، هر چند هم به طور کلی مرحوم نجاشی در مقدمۀ جلد اوّلش اشاره کرده به این که من در مورد هر راوی‌ای این، و ما قیل فی کل رجلٍ من مدحٍ او ذم، آن را می‌آورند. و این نشانگر این است که مرحوم نجاشی مدح و ذم آن چیز را به هر حال به دستش نرسیده. ولی به هر حال در جایی که هیچ، به طور خاص در این ترجمه وارد بیان توثیق و تضعیف نشده باشد ظهورش در این که می‌خواهد شخص را بگوید که مذهبش صحیح هست ظهور خیلی قوی‌ای نیست. یعنی اگر هم ذاتاً ما بگوییم شهادت نجاشی دارد شهادت می‌دهد به صحت مذهب، این شهادت در مقابل شهادت صریح شیخ در رجال قابل استناد نیست. این شیخ در مقام، ولو ظاهر کلام نجاشی این است که در مقام بیان این جهت باید بربیاید، این دو تا را به همدیگر اینجوری جمع می‌شود کرد که نجاشی در مقام بیان این جهت کأنّه نبوده.

ولی عمدۀ قضیه این نکته‌هایی که استدلال شده نیست. نکتۀ عمده همین هست که باب اصحاب الکاظم رجال شیخ موارد فراوانی درش افرادی به عنوان واقفی معرفی شدند که در جاهای دیگر یا اصلاً واقفی معرفی نشدند یا توثیق شدند که توثیق بدون ذکر فساد مذهب یعنی این که امامی مذهب هستند. و افراد خیلی متعددی این شکلی هستند. این خودش یک مشکلی ایجاد کرده که ما، حاج آقا هم اشاره به این بحث دارند در بعضی جاها و ایشان اشاره می‌کنند که ظاهرا این موارد، اینها کسانی هستند که ابتداءً واقفی شدند بعد از وقف برگشتند. مرحوم شیخ یک منبعی در اختیار داشته که واقفی‌ها را لیست کرده. این واقفی‌ها را شیخ هر کسی را که متوجه شده که اینها از وقف برگشتند خب اینها دیگر واقفی بودنش را نیاورده، ولی آنهایی که واقفی هستند، کسانی هستند که در لیست به عنوان واقفی مطرح شدند و برای شیخ رجوعشان از وقف ثابت نشده. البته یک سری افراد مثلاً واقفی شدند مثل حسن بن علی بن وشاء، مثل احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی، اینها از وقف برگشتند و اینها را مرحوم شیخ در موردشان واقفیٌ به کار نبرده، این کسانی بودند که شیخ طوسی لیست واقفی بودنشان را دیده، رجوعشان از وقف را متوجه نشده، این نکته سبب شده که اینها را به عنوان واقفی معرفی کند. بنابراین عمده این است که اگر نسبت به وقف منحصر باشد در باب اصحاب الکاظم رجال شیخ قابل اعتماد نیست به خاطر همین مشکلی که عرض کردم.

شاگرد: یعنی باید جای دیگر؟

استاد: مگر جای دیگر تأیید بشود. اگر در جای دیگر

شاگرد: این که فرمودید کأنّ اصل شهادت بر وقف را قبول فرمودید، فقط در صورتی نمی‌توانیم اخذ بکنیم که تعارض داشته باشد.

استاد: نه، شهادت به وقف داده ولی این شهادت حجت نیست. به دلیل این که موارد بسیار زیادی این شهادت حجت نیست به دلیل مخالفت. علم اجمالی کثیری که داریم در این که این مخالف واقع است این شهادت را از اعتبار می‌اندازد.

شاگرد: در آن مواردی که مخالفت کرده است می‌گوییم که از حجیت ساقط است چون

استاد: به طور کلی از حجیت می‌افتد.

شاگرد: ؟؟؟ ۱۴:۱۳ منحصر به خود شیخ ؟؟؟

استاد: نه آن را نمی‌شود چیزی گفت. باب اصحاب. الآن یک نکتۀ کلی من عرض بکنم شیخ طوسی در رجال یک سری منابع محدود رجالی در اختیارش بوده و در واقع رجال شیخ طوسی منعکس کنندۀ اطلاعات این منابع. البته شیخ این اطلاعات را قبول دارد. این نکته غفلت نشود. دیدم بعضی‌ها تصورشان این هست که چون مثلاً از یک سری منابع گرفته شده شیخ طوسی کأنّه فقط ناقل هست بدون این که خودش تأیید کند. نه شیخ طوسی این مطالب را قبول دارد. ولی از یک سری منابع محدودی اخذ شده. روی همین جهت میزان اطلاعاتی که در رجال شیخ طوسی منتقل شده یک دست نیست. مثلاً در باب اصحاب الکاظم علیه السلام افراد زیادی به عنوان واقفی معرفی شدند. در بعضی باب‌ها اطلاعاتی که در مورد توثیق و تضعیف و امثال اینها هست یک یکپارچگی درش دیده نمی‌شود. اینها بستگی دارد که آن منبعش نحوۀ اطلاعاتش به چه نحو بوده. از تکرر ذکر واقفی بودن در باب اصحاب الکاظم علیه السلام رجال شیخ این مطلب روشن می‌شود که ایشان یک کتابی که به اصحاب الکاظم، به واقفۀ اصحاب الکاظم عنایت داشته منبعش بوده. یک کتاب رجالی که این رویش تکیه داشته که چه کسانی. احتمالاً مثلاً یک کتابی بوده لیست کرده واقفه از اصحاب الکاظم علیه السلام را از آن منبع استفاده کرده.

شاگرد: یعنی اجمالاً ؟؟؟ کرده اجتهاد که نکرده در ادله

استاد: نه، لازم نیست اجتهاد کرده باشد. اتفاقاً اجتهاد کرده باشد اعتبارش پایین‌تر می‌آید. چون اگر اجتهاد کرده باشد. چون اجتهاد نکرده ولی پذیرفته این شهادات را.

شاگرد: نه این که رفته باشد تحقیق

استاد: نه، نیازی نیست تحقیق کرده باشد. نیازی نیست تحقیق آنچنانی کرده باشد. این حالا اجمال بحث اجازه بدهید این را در جای دیگری در موردش صحبت کنیم. این در مورد این بحث.

بنابراین موسی بن بکر اگر هم واقفی شده باشد که احتمالاً واقفی شده بر وقف خودش با توجه به این که هیچ جای دیگری به عنوان واقفی معرفی نشده علی القاعده بر وقف خودش باقی نبوده.

نکته‌ای را اینجا من عرض بکنم آن این است که خب در مورد واقفه همیشه این مطلب هست که واقفه آن اوائل وقف فاصلۀ بین امامیه و واقفه اینقدر زیاد بوده که نمی‌رفتند امامیه از واقفه اخذ حدیث بکنند. در نتیجه علی القاعده. و موسی بن بکر هم از اصحاب امام صادق است. موسی بن بکر جزء روات امام صادق هست و نباید بعد از زمان امام، اگر هم، احتمال دارد زمان زیادی هم بعد از زمان امام کاظم علیه السلام زنده نبوده. این است که در آغاز وقف از واقفه اخذ حدیث نمی‌کردند. بعد از این که امام رضا از دنیا می‌روند و واقفه از آن هیمنه و مشکل‌سازی‌شان می‌افتند بعداً روابط بین واقفه و شیعه از آن بینونتشان کاسته می‌شود که مثلاً مشایخ حسین بن سعید واقفه زیاد توی‌شان هست. کسانی که واقفه هستند و هیچ. مشایخ موسی بن قاسم واقفه توی‌شان زیاد هست. ولی اینها همه مال دوره‌های بعد است. یعنی در دورۀ امام رضا علیه السلام واقفه یک جبهه‌گیری رسمی علنی بر علیه امام رضا گرفته بودند و خیلی هم شرایط خطرناکی بوده امام علیه السلام در مورد واقفه نهی کرده لا تواکلواهم لا تشاربواهم، لا تجالسوهم، الواقفة و الزیدیة و النصاب بمنزلة سواء. و در آن شرایط و فضایی که واقفه به عنوان ممطوره شناخته می‌شدند هیچ وقت امامیه نمی‌رفتند ازشان اخذ حدیث کنند. ولی بعداً که واقفه زمین خوردند و دیگر آن، یعنی به خصوص بعد از ولادت امام جواد علیه السلام. تا زمان ولادت امام جواد علیه السلام واقفه خیلی اوج داشتند. امام جواد که به دنیا می‌آید واقفه شکست می‌خورند. بعد از شکست واقفه خب نسبت به آنها می‌رفتند به خصوص واقفه‌ای که معاند نبودند و عناد نداشتند ازشان اخذ حدیث می‌کردند. موسی بن بکر این که زمان بعد از امام رضا را درک کرده باشد احتمالش خیلی بعید است درک کرده باشد. احتمال زیاد روایت‌هایی که از موسی بن بکر هست اصلاً قبل از دورۀ وقفش است. یعنی در همان دورۀ امام کاظم علیه السلام و آن دوران‌ها بوده که واقفه هم نبوده.

داستان وقف یک داستان خیلی سنگینی بوده. اکثر اصحاب واقفه شدند، بزرگان امامیه واقفه شدند. کسانی مثل احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی، حسن بن علی بن زیاد وشاء، این تیپ افراد واقفه شدند به طوری که تعبیری در ترجمۀ ابن مسکان هست می‌گوید مات قبل الحادثة. این حادثه یعنی حادثۀ وقف. یعنی در آن ایام وقف نبود که حالا واقفه بشود یا نشود. قبل از آن جریان آزمایش سنیگینی بوده که واقفه ایجاد کردند. این است که به هر حال روایت موسی بن بکر اگر هم واقفه باشد ظاهراً قبل از وقف از او اخذ حدیث شده، مربوط به آن دوران‌ها هست. البته ممکن است دورۀ کوتاهی بعد از، اگر دورۀ وقفش کوتاه باشد و در همان زمان امام رضا علیه السلام از وقف برگشته باشد بعد از وقف هم ممکن است ازش اخذ حدیث کرده باشند. ولی عمدۀ راویانی که از موسی بن بکر هستند کسانی مثل علی بن حکم، ابن ابی عمیر، صفوان و اینها هستند که اینها طبقه‌هایشان طبقه‌های قبل است و منهای بحث این که از واقفه اخذ حدیث نمی‌کردند اینها هم در زمان آغاز وقف و اینها خودشان مشایخ طایفه بودند دیگر به طور طبیعی اصلاً نمی‌رفتند دنبال اخذ حدیث و اینها. اینها شیوخ شیعه بودند این است. علی بن حکم. به خصوص صفوان که خب از همۀ اینها هم بزرگ‌تر است و در آن تعبیر. در تعبیری که در رجال، در غیبت شیخ طوسی هست از قول یکی از این واقفه نقل می‌کند که صفوان هم اسمش آنجا هست، آن واقفه می‌گوید ما به هر یک از اینها که در مورد امام رضا و امامتش صحبت می‌کنیم ما را می‌فرستند سراغ احمد بن محمد بن ابی نصر. بزنطی چون خودش واقفه بوده بعد از وقف برگشته بوده و جوان هم بوده حال و حوصلۀ درگیر شدن با این چیزها هم داشته آنها حوصله نداشتند این آدم خیلی وقیحی بودند. خیلی از این واقفه دیگر نمی‌خواستند درگیر با آن چیزهایش بشوند، گفتند برو سراغ آن و برو با بچه‌ها چیز کن و اینها. بعد او می‌گوید که واسوا اتی اترسلونی الی ذاک الصبی الکذاب[[1]](#footnote-1).

شاگرد: «فقلت سوءة لكم و أنتم مشيخة الشيعة أ ترسلونني إلى ذلك الصبي‏ الكذاب‏ فأقبل منه و أدعكم أنتم.»

استاد: تعبیرش این است که «و أنتم مشيخة الشيعة» که عبد الله بن جندب توش هست، صفوان بن یحیی هست. این افرادی که هستند، اینها آن دوره، جزء مشیخة الشیعه بوده. احمد بن محمد بن ابی نصر را، آن هم بچه، صبی الکذاب. با فاصلۀ سنی احمد بن محمد بن ابی نصر. احمد بن محمد بن ابی نصر هم سنش کم نبوده، بچه که می‌خواهند بگویند نسبت به آنها بچه تعبیر می‌کردند و امثال اینها، جوانگرایی آنجا هم مطرح بوده.

شاگرد: روایتی مثل احمد بن محمد بن ابی نصر، در آنها هم تأمل دارید؟

استاد: آنها هم گیر دارد، آنها موسی بن بکر آن دوره‌ها را درک نکرده، این خیلی بعید است اینجور. نقل‌های تک و توک و امثال اینها، اینها اصلاً قابل اعتماد نیستند. بنابراین به نظر می‌رسد از این جهت، از جهت وقف مشکلی در روایت موسی بن بکر نیست. هرچند اصل وقف موسی بن بکر را می‌توانیم بپذیریم که فی الجمله واقفه شده. ولی واقفه هم شده باشد نقل مشایخ از موسی بن بکر یا قبل از وقف بوده که عمدتاً همین هست یعنی در زمان امام کاظم علیه السلام. یا اگر دوران وقفش طولانی نبوده باشد بعد از وقف هم ممکن است از او اخذ حدیث کرده باشند.

آقای خویی بحث دومی را که مطرح می‌کند این هست که: «وقع الخلاف في وثاقة الرجل و استدل على وثاقته بأمور: الأول: أنه كثير الرواية، و الفقهاء يعملون برواياته، و تقدم الجواب عن ذلك مرارا.»

این استدلال البته به دو تا استدلال، حالا استدلال دومش را هم بخوانم:

«الثاني: رواية الأجلاء عنه كعبد الله بن المغيرة، و فضالة، و جعفر بن بشير، و ابن أبي عمير، و صفوان كثيرا، و قد مر الجواب عن ذلك أيضا غير مرة.»

این دو تا استدلال به ۴ تا وجه باز می‌گردد. این ۴ تا وجه، یعنی ۴ تا وجه اساسی که می‌شود مطرح کرد. حالا وجوه غیر چیزش را کار ندارم. یک بحث این هست که بزرگان از موسی بن بکر زیاد روایت کردند این یک وجه که ما قبول داریم که نقل اجلا از یک نفر دلیل بر وثاقت آن شخص هست، موسی بن بکر اینجوری است.

مطلب دوم این که روایت‌های موسی بن بکر در کتاب‌های مفتیٰ به فراوان ذکر شده، مثل در کافی کلینی، مثل در فقیه امثال اینها روایت‌هایش زیاد نقل شده. ما کثرت نقل در کتاب‌های مفتیٰ به را هم دلیل بر این می‌دانیم که آن راوی را خودش را توثیق می‌کنند نه صاحب کتاب‌ها و عمل به روایاتش به قرائن خارجی نیست. این هم ۲ نکته.

شاگرد:‌ الزامی ؟؟؟

استاد: حالا دیگر با آن خصوصیاتی که دیگر باید ضمیمه‌اش بکنیم. حالا من اینها هر کدام یک خصوصیات و ویژگی‌هایی دارد که من نمی‌خواهم وارد تمام قیودات این نکات بشوم.

نکتۀ سوم این که روایت ابن ابی عمیر و صفوان و بزنطی از این شخص یعنی موسی بن بکر هست. خب ما این را هم قبول داریم، روایت ابن ابی عمیر از موسی بن بکر.

وجه چهارم روایت جعفر بن بشیر هست. جعفر بن بشیر از موسی بن بکر نقل می‌کند. ما این هم قبول داریم. یعنی این ۴ وجه، ۴ وجه از اینها استفاده می‌شود که ما هر ۴ وجه‌اش را کبرویا قبول داریم، حالا صغرویاً هم نباید مشکلی داشته باشد. حالا من مراجعه نکردم جعفر بن بشیر زیاد است، کم است. چون گاهی اوقات ممکن است تک و توک باشد، یک مقدار در اصل ثبوتش آدم تأمل کند، چون دیگر خیلی روایت صفوان مثلاً ازش زیاد است، روایت ابن ابی عمیر زیاد است، این است که دیگر وارد آن صغرای این بحث‌ها نشدم. و الا این ۴ تا قرینه چیز هست.

یک وجه پنجمی هست که ما آن را قبول نداریم آن این است که روایت اصحاب اجماع را ما دلیل بر وثاقت مروی عنه بگیریم. در بحث اصحاب اجماع ۳ تا مبنای معروف وجود دارد. معروف‌ترین مبنا این هست می‌گویند سند تا اصحاب اجماع اگر صحیح باشد به بعد از آن دیگر دقت سندی نمی‌شود ولو راوی ضعیف یا روایت مرسل، امثال اینها باشد روایت معتبر می‌شود. آن یک مبنا که شاید مشهور آن مبنا را قائل بودند. یک مبنا این که می‌گویم ۳ تا مبنای معروف نه این که مبناهایی که قائلین زیاد دارند، ۳ تا مبنا که در کتاب‌های چیز شایع است.

مبنای دیگر مبنای این که بگوییم نه تنها روایت تصحیح می‌شود، تصحیح روایت از اینجاست که اینها تا معصوم علیه السلام از هر کسی نقل می‌کنند این ثقه است ولو صحت مذهب نداشته باشد ولی وثاقت به معنای عامش را دارا هستند. که حاجی نوری مبنایش این مبنای دوم است. که حاج آقا هیچ یک از این دو تا مبنا را قبول ندارند و عقیده‌شان این هست که اصحاب اجماع تنها از عبارت کشی توثیق خود این افراد استفاده می‌شود نه بیشتر. آن بحثش هم در جای خودش که مطلب تمامی است و بنابراین اصحاب اجماع بودن و روایت اصحاب اجماع نه خاصیت حدیثی دارد که روایت را تصحیح کند. نه خاصیت رجالی دارد که مروی عنه‌های این افراد را تا معصوم توثیق کند. بله یک خاصیت رجالی در مورد شخص اینها هست که خودشان را توثیق می‌کنند. آن دیگر خیلی مهم نیست چون وثاقت اینها ثابت است. خود اصحاب اجماع در مورد وثاقتشان بحث جدی در اصل وثاقتشان نیست که بخواهیم.

شاگرد: ؟؟؟ ۳۰:۱۳

استاد: عمده نکات دیگر هست، یعنی مرادم فایدۀ رجالی و فایدۀ حدیثی‌اش هست. از فایدۀ رجالی و حدیثی فقط وثاقت اینها از عبارت کشی استفاده می‌شود که آن هم روشن است دیگر نیازی به این عبارت نیست. بنابراین هیچ فایده‌ای که از جای دیگر استفاده نشود در مورد اصحاب اجماع نیست. خب این هم این مطلب.

پس بنابراین ما ۴، با این ۲ تا وجهی که آقای خویی داشتند از این ۲ تا وجه می‌شود این را به ۵ وجه برگرداند که ۴ وجهش را ما قبول داریم ولی وجه پنجمش را ما قبول نداریم.

شاگرد: اصلاً آقای خویی گفتند سید بن طاووس

استاد: می‌گویم صبر کنید، عبارت را من جلو. آقای خویی سه تا وجه دیگر دارند.

سه وجه دیگر دارند. هذا مضافاً الی فی وقوعه فی تفسیر علی بن ابراهیم هم دارند.

الثالث این هست که، یعنی یک وجه دیگر دارند که قبول نکردند، ۲ تا وجه دیگر دارند که قبول کردند. حالا آنها را یکی یکی بحث می‌کنیم.

وجه سوم این است که: «الثالث: إن ابن طاوس حَكَم بصحة رواية هو في سندها.» بعد ایشان می‌فرماید «و الجواب أن تصحيح ابن طاوس لا تثبت به الوثاقة، و لعله مبني على أصالة العدالة، حيث لم يثبت عنده وقفه، على أن توثيق المتأخرين لا يعتد به على ما تقدم.»

آقای خویی اینجا اینجوری فرمودند. حالا ما بحث‌های مبنایی اینجا داریم که آیا از تصحیح ابن طاوس وثاقت در می‌آید یا نمی‌آید، اصالة العداله‌ای بودند، نبودند. آن را حالا نمی‌خواهم بحث کنم. این مطلبی که امثال ابن طاوس اصالة العداله‌ای بودند درست نیست و از تصحیح آن دوره‌ها تصحیحشان، وثاقت راوی هم استفاده می‌شود و بین توثیق متأخرین و غیر متأخرین در جایی که احتمال بدهیم منبع مستقل داشته‌اند فرقی نیست، عمدۀ فرق این هست که خیلی وقت‌ها از این توثیقات احتمال منبع مستقل داشتن را نمی‌دهیم. و الا اگر این احتمال در مورد توثیق متأخرین هم باشد آن هم معتبر است. فرقی بین توثیق متأخرین و غیر متأخرین نیست. عمدۀ فرق در این هست که در مورد، مثل علامۀ حلی، ابن طاووس اینها در اکثر مواردش احتمال این که اینها از یک منبع مستقلی، مستقل از منابعی که در دست ما هست مطلبی اخذ کرده باشند نمی‌رود. و الا احتمالش برود آن معتبر نیست. حالا من از همۀ این بحث‌های کبروی اینجا نمی‌خواهم بحث کنم.

شاگرد: علی القاعده ما باید این بحث را قبول می‌کردیم

استاد: بله. ولی عمدۀ قضیه این است که اصلاً این ابن طاوس حکم بصحة روایة فی سندها کجاست؟ اصل این مطلب کجا هست که ابن طاوس حکم بروایة فی سندها؟ من نمی‌دانم آقای خویی این مطلب را از کجا نقل کردند؟ یک مطلبی در تعلیقۀ مرحوم وحید بهبهانی بر منهج المقال آمده و بعد هم دیگران دنبال کردند آن مطلب ربطی به فرمایش آقای خویی ندارد اصلاً جواب‌های آقای خویی هم ربطی به آن مطلب ندارد. آن هم خودش بحث دارد. مرحوم، خود تعلیقه را بگذارید. من منتهی المقال را آوردم که تعلیقه را نقل کرده، عبارتش را بخوانم. آدرس منتهی المقال، ۶، ۳۴۵. مرحوم وحید در تعلیقه خب قرائنی بر وثاقت چیز ذکر می‌کنند و یکی از قرائنی که بر وثاقت موسی بن بکر واسطی ذکر کردند این هست. می‌گویند و طس. «طس» رمز ابن طاوس است. و ابن طاوس فی سند هو فیه طعن عن العبیدی و ابن سنان و لم یطعن علیه. خب این عبارت.

اینجا یک، اوّلاً این استدلال اگر مطلب درست باشد ایشان می‌گوید ابن طاوس که در مورد محمد بن عیسی و یونس طعن کرده و در مورد موسی بن بکر طعن نکرده، این موسی بن بکر دارد توثیق می‌کند. این بحثی که نمی‌دانم تصحیح لعله مبنیٌّ علی اصالة العدالة و فلان، این حرف‌ها دیگر اصلاً ربطی به این استدلال چیز ندارد. چون می‌گوید که در مقام بیان حالات تضعیف بوده ولی فقط آنها را طعن کرده. اگر این استدلال تام باشد حالا در موردش بحث می‌کنم تام هست یا تام نیست. اگر این استدلال تام باشد ربطی به کلام آقای خویی ندارد. آقای خویی کلامشان مطلب دیگری هست که اینجا مربوط است. من ندیدم جایی که سید بن طاوس چیزی را گفته باشد. حالا یک نکته‌ای را هم عرض بکنم، ابن طاوس در کتاب‌های دعا و زیارات، آن سید علی بن طاوس هست. ولی در رجال و فقه سید احمد بن طاوس هست. و اینجا این ابن طاوس که اینجا مطرح هست سید احمد بن طاوس برادر بزرگ هست. ولی اصل این مطلب که سید احمد بن طاوس این مطلب را گفته درست نیست. اصل این مطلب مال تحریر طاوسی است. تحریر طاوسی کتابی هست صاحب معالم. صاحب معالم کتاب حل الاشکالی بوده مال سید احمد بن طاوس، ایشان در حل الاشکال سید احمد بن طاوس اطلاعات کتاب‌های، منابع رجالی را آمده چکیده کرده، خلاصه کرده و یک خلاصه‌ای در آن کتاب‌ها ارائه کرده. متأسفانه حل الاشکال در دست نیست. ولی ظاهراً منبع اصلی خلاصۀ علامۀ حلی و رجال ابن داود حل الاشکال سید احمد بن طاوس بوده که استاد هر دو بزرگوار بوده. و در جاهایی در چیز، شرح حال سید احمد بن طاوس در رجال ابن داود این هست می‌گوید اکثر فوائد هذا الکتاب منه. شبیه همچین تعبیری دارد مراجعه کنید در شرح حال سید احمد بن طاوس در رجال ابن داود یک همچین تعبیری آنجا دارد. که ظاهراً اشاره به همین هست که منبع اصلی رجال ابن داود کتاب حل الاشکال سید احمد بن طاوس است. این اصل نسخۀ اصلی حل الاشکال به دست مرحوم صاحب معالم رسیده. انگار خیلی نسخه‌اش از جهت چیزی چیز بوده در حال از بین رفتن بوده و اینها. در ذهنم هست وصفی می‌کند که نسخه خیلی مندرس هست و اینها. ایشان برای این که این نسخه حفظ بشود اطلاعاتی که از رجال کشی نقل کرده آن اطلاعات را جدا کرده. رجال کشی آن موقع کم نسخه بوده و خیلی نسخه‌اش کم بود. این بود که اطلاعاتی که در مورد رجال کشی بوده از جای دیگری ایشان احتمالاً، اصل نسخۀ رجال کشی را نداشته، اطلاعاتی که مرحوم سید احمد بن طاوس داشته آن اطلاعات را جدا کرده. و بر اساس آن اطلاعات حاشیه زده. این حاشیه‌ها برای صاحب معالم است. این توضیحات و چیزهایی که هست توضیحات برای سید احمد بن طاوس هست. این طعنی که اینجا هست طعن مال صاحب معالم است و این اشتباهی که شده. این اوّلاً که اصلاً ربطی به سید احمد بن طاوس ندارد.

ثانیاً اگر فرض کنیم برای سید احمد بن طاوس باشد، این توضیحات، آن طعن‌هایی که هست. ایشان می‌خواسته بگوید این روایت ضعیف است، در روایت ۲ نفر هستند که صریحاً تضعیف شدند، یک نفر موسی بن بکر هست که تضعیف نشده ولی توثیق هم ندارد. خب دیگر نیازی نداشته که اینجا تصریح کند که این هم به مقدار من به الکفایه برایش ضعف وجود داشته. این چیز نبود.

خدا رحمت کند مرحوم فاضل اردکانی را ایشان می‌گفته که جهنم رفتن واجب کفایی است اشاره به رساله. ایشان گفتند چرا رساله نمی‌نویسی. می‌گفته جهنم رفتم واجب کفایی است الحمد لله من به الکفایه‌اش موجود است. و ایشان اینجور شوخی در مورد فاضل اردکانی معروف هست.

حالا عرض می‌کنم که برای تخریب این روایت و این که روایت از درجۀ اعتبار ساقط بشود من به الکفایه‌اش موجود بوده. محمد بن عیسی در سند بوده که تضعیف شده است و محمد بن سنان در سند بوده که تضعیف شده است، دیگر حالا یک کسی که توثیق نشده را برای چی بیاورد؟ شاهد بر این که ایشان نسبت به آن صاحب تحریر طاوسی، نسبت به موسی بن بکر نظر مثبت ندارد این که در ۲ جای دیگر روایت را به خاطر موسی بن بکر تضعیف کرده. اینجا چون می‌گویم من به الکفایه موجود بوده دیگر نیازی ندیده. در همین مطالب را در حاشیۀ چیز هم اشاره کرده. می‌گوید:

«في التحرير الطاوسي: صفحۀ فلان و صفحۀ فلان [538 و 544/ 400] ترجمة المفضّل بن عمر طعن في الرواية بأنّ في طريقها»

نمی‌دانم ۲ جاست یا یک جاست دو تا چیز آدرس داده ولی حالا شاید هم یکی باشد.

«بأنّ في طريقها موسى بن بكر و هو واقفي.

نعم ذكر في ترجمة عبد اللّٰه بن العبّاس ذلك حيث قال: و روى حديثاً يتعلّق به و بأخيه عبيد اللّٰه شديداً في الطعن لكن طريقه ضعيف لأنّ من رواته محمّد بن سنان يرويه عن محمّد ابن عيسىٰ العنبري.»

این غلط است: یرویه عنه محمد ابن عیسی العبیدی باید باشد.

«و هو مضعف» که می‌خواهد بگوید هم محمد بن سنان مضعّف است هم محمد بن عیسی عبیدی.

«و الرواية مذكورة في رجال الكشّي: 53/ 102 و في طريقها أيضاً موسى بن بكر الواسطي.»

بنابراین این استدلالی که ما بخواهیم به این بحث سید بن طاوس و اینجور چیزها تمسک کنیم این صحبت‌ها نیست. اگر باشد مال صاحب معالم است. صاحب معالم هم در موردش اصلاً بحث اصالة العدالة مطرح نیست. مبنای صاحب معالم مشخص است. صاحب معالم خیلی سخت‌گیرتر از معمول آقایان است. مذکی بعدلین شرط می‌داند. صحیح مشهوری را با صحیح عندی فرق می‌گذارد. در منتقی الجمان ایشان دیگر، این حرف‌ها مال صاحب معالم است. تازه اگر هم مال سید بن طاوس هم باشد عرض کردم ازش دلالت بر توثیق موسی بن بکر استفاده نمی‌شود. حالا اینها قرائنی هست که مرحوم آقای خویی نپذیرفتند، دو تا قرینۀ دیگری مرحوم آقای خویی اینجا دارند که این ۲ تا قرینه را من الآن عرض می‌کنم فردا در موردش صحبت می‌کنیم. یک قرینه عبارتی هست که از کافی که از ایشان، ایشان استفادۀ وثاقت کرده که البته قبل از ایشان در کلام مرحوم وحید بهبهانی هم آمده به این عبارت استدلال شده.

نکتۀ دوم به تفسیر علی بن ابراهیم تمسک شده. در مورد تفسیر علی بن ابراهیم یک نکتۀ کلی من عرض بکنم، در این مورد حالا من اشاره بکنم بحث تفصیلی‌اش باشد فردا. خب تفسیر علی بن ابراهیم یکی از نکاتی که در موردش هست آن این است که این تفسیر موجود مال علی بن ابراهیم است. این تفسیر، تفسیر علی بن حاتم قزوینی است ظاهراً. بله خیلی موارد از علی بن ابراهیم مطالب نقل می‌کند. حالا آیا روایت موسی بن بکر که در تفسیر علی بن ابراهیم وارد شده جزء منقولات علی بن ابراهیم هست؟ یا از منقولات غیر علی بن ابراهیم است؟ این ممکن است توش فرق داشته باشد. حکمش در این مسأله فرق داشته باشد. اینها را توجه بفرمایید. و اصلاً چجوری می‌شود که منقولات علی بن ابراهیم در تفسیر موجود را از منقولات غیر علی بن ابراهیم تفکیک کرد؟ یک نکته‌ای که می‌خواهم فردا در موردش صحبت کنم همین نکته هست که یک بحث کلی‌تر می‌خواهم بحث کنم. این را توجه بفرمایید فردا.

شاگرد: مقدمه بر خود علی ابن ابراهیم

استاد: حالا آن را هم فردا توضیح در موردش می‌دهم، اینها را فردا ان شاء الله

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان

1. . «أ ترسلونني إلى ذلك الصبي‏ الكذاب‏ فأقبل منه و أدعكم أنتم.» [↑](#footnote-ref-1)